

## نیمه غایب هسه در نار تسیس و گولدموند. ماریا ناصر

۱۶۹ «نارتسیس و گولدموند، کتابی است بسیار زیبا که با تلفیقی از رمانتیسیم آلمانی و عناصر مدرن تحلیل روانشناختی، در فصاحت و گیرایی منحصر به فرد است.»\*  
توماس مان

کشمکش میان روح و نفس را موضوع اصلی کتاب نارتسیس و گولدموند دانسته اند. اساساً نگاه دیالکتیکی هرمان هسه به هستی نه تنها آثار منشور و منظومش، بلکه تمام روابط شخصی و زندگی خصوصی این ادیب عصر و ایما را تحت الشعاع قرار داده است. هسه را در دوران کودکی می بینیم که در دوم ژوئیه ۱۸۷۷ در خانواده‌ای از میسیونرهای پروتستان متولد می شود. در دوازده، سیزده سالگی رؤیای نویسنده شدن را در سر می پروراند. در یکی از دبیرستانهای معروف و ورتمبرگ<sup>۱</sup> تحصیل می کند و از امکان ورود به دبیرستان الهیات مالبرون<sup>۲</sup> برخوردار می شود. پس از یک سال تحصیل در دبیرستان، کشمکش های روحی هسه جوان با اقدام او به خودکشی بروز می کند. رمان نارتسیس و گولدموند که هسه کار بر روی آن را در سال ۱۹۲۷ آغاز می کند، صحنه و فضای قرون وسطایی دبیرستان ماولبرن را به تصویر می کشد. زمان روایت

داستان قرن پانزدهم است. موضوع دوپارگی انسان که در تمام آثار هسه حضوری چشمگیر دارد، این بار نه در قالب یک فرد، بلکه در دو شخصیت کاملاً مجزا در صومعه ماریا برون<sup>۳</sup> مطرح می شود. کتاب از بیست فصل تشکیل شده است. در شش فصل اول، نارتسیس که تجسم روح خالص است و به تمام جذابیت های عالم مادی پشت کرده است، به دوستش گولدموند که راهبی مرتد است، توصیه می کند، صومعه را ترک گوید. گولدموند خواهان تجربه زندگی است. زندگی او تجسم عینی پیروی از غریزه جسمانی است. ده فصل میانی

کتاب از عشق های بیشمار گولدموند حکایت می کند. او در آن زندگی که برای خود برگزیده است، شاهد قتل، جنگ، تجاوز، غارت و چپاول است. در این فصل های میانی از نارتسیس خبری نیست تا آنکه در چهار فصل پایانی کتاب نارتسیس که اکنون به مقام ریاست صومعه ارتقاء یافته است، به عنوان منجی در صحنه حاضر می شود تا گولدموند را که پس از پشت سر گذاردن زندگی مادی و شهوانی صرف که اینک به هنر نیز روی آورده است، از اعدام نجات دهد.

در فصل هفدهم نارتسیس، گولدموند را که به اعدام محکوم شده است، ملاقات می کند. این دو دوست در موقعیت کاملاً متفاوتی با یکدیگر قرار دارند. نارتسیس ریاست صومعه را به عهده دارد. از رد پای لذت و الم های زندگی مادی بر چهره او اثری نیست. گولدموند در زندگی تن به غریزه سپرده است، اما تسلیم محض غرایز شدن نیز عطش نیازهای او را فرو

گولدموند بخشی از واقعیت وجودی خود هسه است. ترک تازی های گولدموند در عرصه کسب تجربه، بالقوه های هسه را بالفعل می سازد. در مقابل، لحن کلام نارتسیس، آرام، پدرگونه، عاری از تزلزل و در واقع یادآور لحن کلام یک میسیونر تمام عیار است.

هسه همراه توماس مان ۱۹۳۲ در نزدیکی سنت موریس.



Hesse  
1932

Hesse

نمی‌نشانند. از کوچه هنر می‌گذرد، یکسره خواهان تجربه و آزمون است؛ آزمون آنچه زندگی نام دارد. او خواهان رویارویی با افت و خیزها و فراز و نشیب‌های زندگی است. از بدنامی و رسوایی نمی‌هراسد. امانارتسیس از همان ابتدا تکلیفش را به خوبی می‌داند. بی‌آنکه پاسخ پرسش‌هایش را با آزمون و خطا به دست آورد، در صومعه مشغول عبادت می‌شود، ریاضت می‌کشد و به مقام ریاست دیر ارتقاء می‌یابد. اگر صومعه ماریابرون، نماد دبیرستان الهیات مالبرون باشد، هسه آن را باید نماد کدامیک از این دو شخصیت دانست؟ هسه تاب ماندن در مالبرون را نمی‌آورد و دست به خودکشی می‌زند. گولدموند تاب ماندن در صومعه را ندارد و به زندگی غریزی رو می‌آورد. گولدموند به زندگی با تمام جلوه‌های فریبنده‌اش آری می‌گوید و از پرداخت تاوان آن نیز ابایی ندارد، اما به آرامش نمی‌رسد و در جایی که دچار یأس و سرخوردگی شده است، به هنر روی می‌آورد. هسه در ذکر تفاوت‌هایش با گولدموند می‌گوید: «اگر برای نفس نوع دوستی (یعنی دوست داشتن زنان) حرمتی قایل نبودم و نفرت از تسلیم بی‌چون و چرادر برابر غریزه در من نضج نمی‌یافت و مهارم نمی‌کرد، من نیز چون گولدموند می‌توانستم بی‌رویه عشق بورزم.»<sup>۴</sup>

در واقع هسه با میدان دادن به تجربیات ذهنی‌اش، شخصیت گولدموند را شکل می‌دهد. گولدموند بخشی از واقعیت وجودی خود هسه است. ترک تازی‌های گولدموند در عرصه کسب تجربه، بالقوه‌های هسه را بالفعل

می‌سازد. گفت و گوهای چهار فصل پایانی کتاب که میان نارتسیس و گولدموند صورت می‌گیرد، از سرگشتگی گولدموند حکایت می‌کند. در مقابل، لحن کلام نارتسیس، آرام، پدرگونه، عاری از تزلزل و در واقع یادآور لحن کلام یک میسیونر تمام عیار است. در فصل هفدهم گولدموند از خشونت و بی‌عدالتی بر روی زمین سخن می‌گوید و از مفهوم کمال و عدالتی که در افکار و کتب مذهبی متکلمان دینی وجود دارد، می‌پرسد:

«عدالت و کمال وجود دارند و اثبات پذیرند، اما



این دو چه فایده‌ای برای ابنای بشر دارند.<sup>۵</sup> و نارتسیس در پاسخ می‌گوید: «دوست عزیز من، تو با بغض و کینه علیه ماسخن می‌گویی. هنوز به اندیشیدن روی نیاورده‌ای و موضوعات را با هم درمی‌آمیزی... اما گفتمی چرا از مثال (Idee) عدالت بهره‌ای نمی‌بریم. این کار هر روز و هر ساعت ماست... چون با مثال عدالت، بی‌عدالتیها و گناه‌های بشر را محک می‌زنیم و در جهت رفع بدی می‌کوشیم و زندگی بشر را به جانب خدای اهری می‌کنیم.»<sup>۶</sup>

نارتسیس همچنان می‌کوشد که با توجه به فطرت پاک نهاد گولدموند که به هنر روی آورده است، در جهت هدایت و رستگاری او بکوشد. هنر از نظر وی نقطه عطفی است در وجود گولدموند برای هدایت وی به سوی خیر.

مباحثاتی که میان این دو درباره هنر در می‌گیرد، حاوی نکات جالبی است. گولدموند در وصف هنر می‌گوید: «هنر راهی است برای غلبه بر فناپذیری انسان. انسان با هنر بر فناپذیریش

هنر راهی است برای غلبه بر فناپذیری انسان. انسان با هنر بر فناپذیریش فایق می‌آید. اما آثار هنری نیز نابود می‌شوند... آثار هنری چون به آنچه فناپذیر است، جاودانگی می‌بخشند، خوب و تسلی بخش هستند. نارتسیس از سخنان گولدموند به وجد می‌آید و به او اطمینان می‌دهد که می‌تواند خالق آثار زیبا و ماندگار شود. از نظر او وطن و مسکن چنین آثاری. روح آدمی است. نیمه غایب گولدموند، نارتسیس است.

فایق می‌آید. اما آثار هنری نیز نابود می‌شوند... آثار هنری چون به آنچه فناپذیر است، جاودانگی می‌بخشند، خوب و تسلی بخش هستند.»<sup>۷</sup> نارتسیس از سخنان گولدموند به وجد می‌آید و به او اطمینان می‌دهد که می‌تواند خالق آثار زیبا و ماندگار شود. از نظر او وطن و مسکن چنین آثاری، روح آدمی است. نیمه غایب گولدموند، نارتسیس است. همه در زندگی شخصی اش با این دو نیمه برخورد بسیار داشته است. دغدغه اعتلای روح بشر که وجود همه سرشار از آن است، به دوران کودکی اش برمی‌گردد. خاستگاه این دغدغه نفس کشیدن در فضای مسیحیت و فضای روحانی هند است. سخنان میسیونر گونه نارتسیس میراثی است از هرمان گوندرت<sup>۸</sup>، پدر بزرگ همه، که «بیش از بیست سال به عنوان میسیونر در هند زندگی کرده»<sup>۹</sup> است و پدرش یوهانس که سالها در مانگالور سابقه خدمت داشته است. البته همه تمام شخصیت‌های رمان هایش را ظهور شخصیت جدید و متفاوتی با شخصیت خود نمی‌داند. در

واقع مخلوقات ادبی او بازتاب دغدغه‌های درونیش هستند: «آیا خلق شخصیت جدیدی که با ذات من مغایرت داشته باشد، ضروری است؟... این شخصیت‌ها برخلاف آنچه هنگام خلق آنها می‌پنداشتم، شخصیت‌های جدیدی نیستند، بلکه پرسشگران و دردمندان باصفایی هستند که ابعاد گوناگون شخصیت مرا وصف می‌کنند... نکته مثبت در اینجاست که من علی‌رغم پشت سر گذاشتن بحران‌ها و کوره راه‌ها همواره به ذاتم وفادار بوده‌ام.»



همه در ساحل کالیتهوف با پسر اولش برونو.

در اینجا حق با همه است، چون ذات این نویسنده بزرگ همواره اسیر کشاکش و تضادهای درونی بوده است: «تقریباً تمامی قهرمانان همه بر اثر این کشاکش درونی دوپاره شده‌اند. آنان هنرمندانی هستند که با زندگی بیگانه‌اند، روشنفکرانی که به حیات با دیده تردید می‌نگرند، یا برعکس شهروندانی هستند معتدل و میانه‌رو که در تب و تاب مبهم عشق به آزادی آواره

شده‌اند. انسان‌هایی که دلزده از واقعیت سر به مهر کمالی مطلوب سپرده‌اند.<sup>۱۰</sup> اگر داستان نارتسیس و گولدموند به زعم خود هسه داستان «دوستی و شیفتگی دو انسان هم جنس» با باورها و خاستگاه‌های گوناگون باشد، به تعبیری درست‌تر باید نارتسیس و گولدموند را دو نیمهٔ مجزای فرد واحدی دانست که هرمان هسه نام دارد. آنگاه که اولیاس روحانی نارتسیس را به تن می‌کند و در کمال صبر و آرامش و سکوت به کفرگویی‌های دوستش گوش می‌سپارد، نیمهٔ وجودی هسه در قالب وجودی پدر و پدربزرگش به عنوان میسیونرهای مذهبی تجلی می‌یابد و خاطرات تحصیل در مدرسهٔ الهیات مالبرون در ذهن مخاطب بیدار می‌شود و آنگاه که از زبان گولدموند تمام پرسش‌ها، اعتراض‌ها، شک‌ها و تردیدهایش نسبت به جهان فانی، بی‌عدالتی و بیهودگی و بی‌حاصلی ریاضت‌کشی و به‌کسوت روحانیان مسیحی درآمدن را ابراز می‌کند، در واقع دوران سرگشتگی و مجادله با پیش‌فرض‌ها و بن‌مایه‌های فکریش را به تصویر می‌کشد. اما چرا هسه برای این دو نیمهٔ متضاد وجودیش نام نارتسیس و گولدموند را برگزیده است. نارتسیس همان نرگس است یعنی جوان زیبای افسانه‌های اساطیری که با دیدن تصویر خود بر آب عاشق و شیفتهٔ خود می‌شود. علیرغم آنکه مفسران بر این باورند که نارتسیس هرمان هسه صرفاً جنبه‌هایی از خصوصیت خود شیفتگی نرگس اساطیری را داراست، و این خود شیفتگی با عشق به گولدموند دو پاره می‌شود و از این رواز خصوصیت تمام عیار افسانهٔ نرگس بی‌بهره است، باید گفت عشق نارتسیس به گولدموند در واقع عشق به نیمهٔ غایب اوست و در واقع عشق به خود اوست. او با بیان دغدغه‌ها و اضطراب‌های وجودی خویشتن خویش از زبان گولدموند و با مجاب ساختن او که از طریق هنر می‌تواند به رستگاری دست یابد، احساس رضایت و سرخوشی می‌کند.

انتخاب نام گولدموند نیز چندان بی‌وجه نیست، گولدموند به معنای «زرین دهان» ترجمهٔ نام یونانی «دیون کریسوستوموس»<sup>۱۱</sup> است که خطیب و سیاستمدار یونانی در قرن اول پس از میلاد مسیح بوده است. نکتهٔ جالب اینجاست که متون به‌جامانده از این خطیب، مهم‌ترین منبع برای شناخت کلیبان است. ارتباط کلیبان با گولدموند از این جهت قابل توجه است که گولدموند نیز چون کلبی مسلکان به قراردادهای اجتماعی پشت می‌کند، گرچه همچون آنها راه ریاضت، دریافت آرام، دوری از لذات و مقاومت در برابر خواهش‌های نفسانی را پیشه نمی‌کند. مسلماً نگاه هسه به تضاد کهن روح و نفس در کتاب نارتسیس و گولدموند نگاهی آشنا، ملموس و متعارف است. مضمون گفت و گوهای فلسفی، دینی و اخلاقی این دو چیزی دور

از انتظار و برخاسته از ذهنی پیچیده نیست. هسه در این کتاب نگاهی به دوردست‌ها ندارد و در عرصه مسایل جاری و مطرح زمانه خویش عرض اندام می‌کند. شاید اگر هسه از ذهن پیچیده و روح کاوشگر و کنکاشگر داستایوسکی بهره‌مند بود، می‌توانست با نقب زدن به لایه‌های زیرین روح نارتسیس و گولدموند، پرده از دوگانگی‌های وجود هر یک بردارد، شاید در آن صورت این اثر سرآمد شاهکارهای ادبی دنیا و یا جانشین خوبی برای بهترین اثر هسه یعنی گرگ بیابان می‌شد. ♦ ♦ ♦



\* نرگس و زرین دهان ترجمه سروش حبیبی

1. Württemberg
2. Maulbronn
3. Mariabronn
4. Aus einem Brief an Christoph Schrepf V. April 1931; GB 2, 275-278
5. Hermann Hesse. Narziss und Goldmund, Suhrkamp 1996, S. 280.

۶. همان. صفحه ۲۸۱

۷. همان. صفحه ۲۸۳.

8. Hermann Gundert.

۹. تسیالکوفسکی، تئودور: هرمان هسه، ترجمه رویارضوانی، تهران: نسل قلم، ص ۲۱.

10. Gesamtwerk 10, 343-344.

۱۰. تسیالکوفسکی، همان ص ۸

11. Dion Chrysostomos.

